کتابخوانی توسعه

۵

معرفی کتاب

پویش فکری توسعه

احیای علوم سیاسی:
گفتاری در پیشه سیاستگری

نوشته: حسین بشیریه

شماره مسلسل: ۱۳-۹۷

فهرست مطالب

تصویر روی جلد کتاب..... ۲

۱. کلیات..... ۳

۱-۱. شناسنامه کتاب ۳

۱-۲. ایده محوری کتاب ۳

۱-۳. معرفی نویسنده ۴

۲. معرفی محتوای کتاب ۴

۳. نکات تکمیلی..... ۱۶

تصویر روی جلد کتاب

معرفی‌کننده کتاب:

انوش نخودبریز (پژوهشگر پویش فکری توسعه) / **بهار ۱۳۹۷**

۱. کلیات

۱-۱. شناسنامه کتاب

نشر نی

احیای علوم سیاسی: گفتاری در پیشهٔ سیاستگری

نویسنده: حسین بشیریه

نوبت چاپ: دوم ۱۳۹۷

شابک: ۹-۵۵۶-۱۸۵-۹۶۴-۹۷۸

تلفن انتشارات: ۰۲۱۸۸۰۲۱۲۱۴

http://www. nashreney.com
Email:info@nashreney.com

۱-۲. ایده محوری کتاب

نویسنده در این کتاب بر لزوم احیای علوم سیاسی تأکید دارد. وی بیان می‌کند که برای رسیدن به این امر باید از رویکرد اثباتی فاصله گرفت و دوباره به غایت‌انگاری با استفاده از رویکرد تجویزی روی‌آورد. به‌زعم نویسنده، علوم سیاسی در اندیشه اندیشمندان نخستین مانند ارسطو و افلاطون هدف جامعه را ترسیم و راه‌های دستیابی به آن را برای جامعه مشخص می‌کرد؛ اما رفته‌رفته با قدرت گیری نگرش اثباتی، علوم سیاسی از ماهیت خود دور شد و صرفاً به تبیین و توصیف پدیده‌های جامعه اکتفا کرد. برخی از اندیشمندان مانند هابرماس تلاش کرده‌اند دوباره علوم سیاسی را به جایگاه اصلی و اولیه خود یعنی ترسیم غایت جامعه برگردانند، اما این تلاش‌ها پراکنده بوده و بهتر است مورد عنایت سایر اندیشمندان قرار بگیرد.

۱-۳. معرفی نویسنده

حسین بشیریه، نویسنده، مترجم و استاد دانشگاه، در سال ۱۳۳۲ در همدان به دنیا آمد. مقطع کارشناسی را در رشته‌ی علوم سیاسی در دانشگاه تهران به اتمام رساند و سپس برای ادامه‌ی تحصیل به انگلستان رفت. در سال ۱۹۷۹ کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی رفتارشناسی سیاسی از دانشگاه اسکس انگلستان دریافت کرد و در سال ۱۹۸۲ در رشته‌ی تئوری سیاسی از دانشگاه لیورپول دکتری گرفت. وی به مدت بیست‌وچهار سال مدرس علوم سیاسی در دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران بود؛ و هم‌اکنون در دانشکده‌ی علوم سیاسی دانشگاه سیراکیوز نیویورک مشغول به تدریس است. بشیریه بیش از هشتاد اثر در زمینه‌های علم سیاست، اندیشه‌ی سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی دارد. کتاب‌های *جامعه‌شناسی سیاسی*؛ *نظریه‌های جدید در علم سیاست*؛ *سیری در نظریه‌های جدید در علم سیاست*؛ *تاریخ اندیشه‌های جدید در قرن بیستم*؛ و *عقل در سیاست* از جمله تألیفات بشیریه هستند. از ترجمه‌های وی نیز می‌توان به کتاب‌های *شرح و نقدی بر فلسفه اجتماعی هگل*؛ *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*؛ *میشل فوکو: فراسوی ساختارگرایی و هرمنوتیک*؛ و همچنین *لویاتان* اشاره کرد. بسیاری بشیریه را پدر جامعه‌شناسی سیاسی ایران می‌دانند. تأثیر وی بر ایده‌هایی همچون توسعه سیاسی، نوسازی نظام و دموکراتیزاسیون و ... در فضای سیاسی و علمی کشور غیرقابل کتمان است.

۲. معرفی محتوای کتاب

گفتار اول: تحول حکمت سیاسی در فرآیند تاریخ

در اندیشه پیشینیان، دانش سیاست به‌عنوان حکمت عملی با دانش نظری محض تفاوت بنیادی داشت و به‌جای توضیح صرف پدیده‌ها به غایات زندگی انسانی می‌اندیشید. این دانش از یک‌سو در پی شناخت اهداف و از سوی دیگر به شناخت موانع موجود می‌پرداخت. نخستین قاره فکری که به آن پرداخته می‌شود حکمت سیاسی دیرین است که دیدگاه اندیشمندان یونانی، رومی، ایرانی و اسلامی را در برمی‌گیرد. اندیشه سیاسی

در حکمت سیاسی، پیشه‌ای عملی بود که در آن ابزارها برای رسیدن به غایاتی به‌کار گرفته می‌شدند و دانش سیاست هم دانش شناخت درباره چنین حرفه‌ای بود. در مقابل دانش عملی، دانش طبیعی قرار دارد که درباره پدیده‌هایی است که می‌توان شناخت اما نمی‌توان تغییرشان داد. دانش سیاست همچون اقتصاد، اخلاق و تدبیر منزل درباره اموری است که هم می‌توان شناخت و هم می‌توان تغییرشان داد.

یکی از ویژگی‌های این حکمت پیوند اخلاق و سیاست است، چنانکه می‌توان گفت اخلاق، سیاست در سطح فردی است و سیاست، اخلاق در سطح جمعی است که هر دو در تلاش‌اند از طریق برقراری عدالت به سعادت و بهزیستی برسند. ملاک سنجش نظام‌های سیاسی گوناگون نیز بر اساس دستیابی به همین غایت است. ازاین‌رو مهم‌ترین پرسش سیاسی در این دوره مسئله تعیین و تعریف بهترین نظام سیاسی و شیوه دستیابی به آن بود.

افلاطون در رساله‌ی *جمهوریت*، اخلاق و سیاست را دو روی یک سکه می‌بیند که در غایت خود یعنی عدالت و سعادت مشترک هستند. سعادت فرد بازتاب تعادل است. در سطح سیاست و دولت هم سعادت و عدالت در تعادل سه نیروی جامعه یعنی دانش و معرفت، تولید، و دفاع و حراست نهفته است.

در اندیشه ارسطو نیز کارویژه‌ی سیاست تأمین بهزیستی برای آدمیان است و دانش سیاست باید معطوف به آن باشد. به نظر وی تعقل و خردورزی درباره زندگی عمومی و غایت آن موضوع اصلی سیاست به شمار می‌رود. اساسی‌ترین غایت سیاست و دولت، فعلیت بخشیدن به توانایی عقلانی انسان است تا با کاربرد آن امکان بهزیستی فراهم شود.

سیسرون[1] در کتاب *رساله‌ای در باب جمهوریت*، غایت سیاست را برقراری عدالت می‌داند که به توافق عموم مردم بر سر قوانین می‌انجامد. رفاه و بهزیستی عموم، قانون اعلاست و تنها در وجود این شرط می‌توان از وجود کشور سخن گفت. سعادت در نظر

1. Cicero

وی به‌واسطه رفاه، رونق اقتصادی و مالی، احساس سربلندی و تحصیل فضایل مدنی به دست می‌آید. اخلاق راهنمای عمل سیاست به مفهوم مطلوب آن است.

در سده‌های بعدی از حکمت سیاسی تعبیر دینی به عمل آمد، بدین ترتیب که وحی و قانون الهی به‌منزله ابزار دستیابی به سعادت، جایگزین خردورزی و تعقل و قانون، شد. تحقق سعادت در این دوره فرآورده عقل و اخلاق نبود، بلکه حاصل تدبیر و عقل الهی بود.

در نظر فارابی سیاست‌مدران و رهبران باید به اهداف و غایات مطلوب آگاه باشند و در راه دستیابی به آن بکوشند. از همین رو دانش سیاست دانش برتر است، زیرا به تشخیص صلاح مدینه اشتغال دارد. سیاست‌مداران هم آمادگی فکری و روحی برای اشتغال به سیاست دارند و هم آموزش می‌بینند. فارابی در پرتوِ سیاست یونانی، جنبه سیاسی دین و شریعت را به منزله‌ی قانون کشور می‌داند، در نتیجه شریعت از نگاه وی سیاسی است. مفهوم نبوت نیز در اندیشه فارابی سیاسی است و انبیا مانند سیاست‌مداران قانون‌گذاری می‌کنند. دانش سیاست به‌عنوان دانش برتر، یافته‌های سایر علوم را جهت دست‌یابی به غایت به کار می‌گیرد.

در اندیشه ابن‌سینا، دین و قانون الهی به منزله‌ی رسیدن به سعادت اهمیت بیشتری از فارابی می‌یابد. از نظر وی، وحی و عقل دو روی یک سکه هستند و از نظر سیاسی در قالب قانون به‌عنوان مبنای زندگی سیاسی وحدت می‌یابند. وی برای پیامبران دو وظیفه قائل است، یکی ایجاد نظم سیاسی مطلوب در این جهان و دیگری رستگاری در آخرت. تدبیر امور از جانب پیامبران ضامن تأمین معاش و معاد مردمان خواهد بود.

در دوره بعد شاهد واژگون‌سازی حکمت سیاسی دیرین هستیم. به عبارت دیگر، هدف و وسیله جابه‌جا شد و غایت، حفظ قدرت سیاسی به هر وسیله ممکن بود. نیکولو ماکیاولی[1] و توماس هابز[2] از سردمداران این وارونه‌سازی بودند. ماکیاولی با جدا کردن اخلاق و سیاست و تأکید بر حفظ قدرت به هر وسیله ممکن از حکمت سیاسی دیرین

1. Niccolò Machiavelli
2. Thomas Hobbes

فاصله گرفت. وی اعتقاد داشت که سیاست نیازی به اخلاق ندارد و شهریار با رعایت آن خود را تباه می‌سازد. از نظر ماکیاولی سیاست صرفاً فن کشورداری و علم موفقیت است. حاکمان باید بر طبق مصلحت خود و به اقتضای شرایط، هرگونه روشی را که مناسب می‌دانند در پیش بگیرند.

توماس هابز غایت اصلی را تشکیل زندگی مدنی و سیاسی، گریز از وضع طبیعی و جنگ داخلی و ایجاد امنیت در سایه هر شکلی از دولت می‌دانست. به عقیده هابز، مهم‌ترین کارکرد دولت، امنیت همگانی و جلوگیری از بازگشت به وضع طبیعی و جنگ است، این مهم نیازمند انحصار و اطلاق حاکمیت در هر شکلی از دولت و حکومت است. برخی از اندیشمندان اسلامی نیز همین مسیر را پیموده‌اند. تأکید آنان بر عدالت و سعادت، جنبه ابزاری دارد و هدف نهایی، تأمین مصلحت سیاسی و حفظ قدرت حاکمان است. آنها اگرچه بر مفاهیم اخلاقی و دینی، اصلاح معاش و بهزیستی تأکید می‌کردند، اما برخلاف حکمت سیاسی دیرین که نگرش انقلابی و انتقادی داشت و دربند حفظ دولت ضاله نبود، دیدگاهی اساساً محافظه‌کارانه داشتند و هدف را حفظ امنیت می‌دانستند. حاکم می‌توانست در صورت ضرورت وقتی شریعت در مورد امور خاموش باشد، از حدود آن فراتر رود و قوانین را به رأی خود وضع کند. ازجمله این اندیشمندان می‌توان به جاحظ، اِبن مقفع، نظام الملک، عنصرالمعالی کیکاووس و اِبن جماعه نام برد.

بعد از واژگون‌سازی حکمت سیاسی دیرین که غایتش حفظ قدرت بود، در دوره بعدی حکمت سیاسی دوباره دیرین شروع به بازسازی کرد. جان لاک[1] در کتاب *دو رساله درباره حکومت* بیان داشت که حکومت صرفاً وسیله ای است برای رسیدن به هدف اصلاح همگانی. وضع مدنی و سیاسی فقط با رضایت آدمیان تشکیل می‌شود. هدف از وضع مدنی، زندگی بهتر و بهزیستی است. قدرت دولت هیچ غایتی دیگری جز پاسداری از انسان و حقوق او بر طبق قانون طبیعی ندارد.

1. John Locke

اندیشمند دیگر این دوره ژان ژاک روسو[1] بود که اعتقاد داشت غایت مطلوب، نظام و تمدنی تازه بر اساس آزادگی اخلاقی، مدنی، نوع‌دوستی و تعادل نفسانی است. وی در کتاب *قرارداد اجتماعی* از دولتی سخن می‌گوید که امنیت، آرامش و آزادی اخلاقی به ارمغان می‌آورد.

آخرین متفکر مورد بحث در این دوره جان دیویی[2] است. وی یکی از غایات سیاست را آموزش شهروندان می‌داند تا گرفتار افکار عمومی ناسنجیده نشوند. آموزش لازمه اخلاقی ساختن شهروندان می‌باشد. هدف اصلی سیاست حل مسائِل اجتماعی است و لازمه این کار آموزش شهروندان و پرورش تدبیر بین حاکمان و ایجاد بستری برای گسترش ارتباط میان کارگزاران باتدبیر و شهروندان آموزش‌یافته است. دیویی تدبیر و دوراندیشی در سیاست را مهم‌تر از دستاوردهای دانش سیاست تجربی می‌شمارد.

گفتار دوم: علم سیاست اثباتی

در این قاره فکری، ترسیم غایت و اهداف زندگی سیاسی صرفاً به توضیح پدیده‌ها و رفتار سیاسی تبدیل شد و دانش سیاست از علایق سیاسی جدا افتاد. در دانش سیاست اثباتی، پدیده‌های سیاسی و اجتماعی همچون پدیده‌های مادی، طبیعی و بیرونی، اموری عینی هستند و به شیوه رایج در علوم طبیعی قابل مشاهده تلقی می‌شوند. هدف دانش سیاسی در این دوره توضیح دقیق و بی‌طرفانه پدیده‌ها و کردارهای سیاسی به‌منظور کشف قوانین و قواعد علمی و عمومی حاکم بر آنها بدون عرضه هرگونه تجویز و توصیه برای تغییر و اصلاح امور است. هدف توضیح و تبیین بی‌طرفانه پدیده‌ها سیاسی است و نه تدبیر و تأمل درباره غایات و اهداف مطلوب در سیاست و یا به کار بردن ابزارهایی برای دستیابی به آنها. در این دوره هدف رفتارگرایی، صرفاً توضیح و تبیین رفتار سیاسی بود نه رفتار آموزی به شهروندان در جهت دستیابی به وضع دیگر. دانش سیاست اثباتی به لحاظ روش، بیشتر وامدار کارل پوپر[3] است. آنچه معرفت غیرتجربی و اثبات‌ناپذیر یا

1. Jean-Jacques Rousseau
2. John Dewey
3. Karl Popper

ابطال‌پذیر به شمار می‌رود، ازجمله داوری‌های ارزشی و اخلاقی و تجویز شیوه عمل بر اساس آنهاست. استدلال‌های فلسفی و قیاسی از دایره دانش جدید بیرون می‌افتد و تنها با ابطال مستمر می‌توان بر حجم معرفت علمی افزود و هرگونه معرفت علمی همواره در معرض ابطال قرار دارد.

رفتارشناسی سیاسی و نظریه گزینش اخلاقی فقط به توضیح انگیزه‌های رفتار و کنش سیاسی فرد علاقه‌مند است، نه به عقلانی کردن فرد یا جامعه که هدف حکمت سیاسی دیرین بود. دغدغه علم سیاست اثباتی، پژوهش روشمند درباره پدیده‌های سیاسی بوده است و درنتیجه فایده، ربط و تأثیر پژوهش در نظر گرفته نمی‌شود. از چهره‌های سرشناس این دوره می‌توان به کارل دویچ[1] و دیوید ایستون[2] نام برد.

کارل دویچ می‌گوید ارتباطات عامل اصلی پیوند نظام‌های سیاسی و اجتماعی‌اند و زمینه کنش جمعی به شمار می‌آیند. ازاین‌رو فهم نظام‌های سیاسی بدون فهم ارتباطات ممکن نیست. جریان ارتباطات لازمه بقا و پیشرفت نظام سیاسی است. کارکرد اصلی نظام سیاسی اداره و کنترل رفتار مردم است و ازاین‌رو حکومت‌ها باید اطلاعات مربوط به مردم را گرداوری، ذخیره و محاسبه نمایند و بر اساس آنها تصمیم بگیرند.

در دیدگاه ایستون، دیگر صحبتی از ارشاد حاکمان و شهروندان در میان نیست، زیرا به نظر وی هدف اصلی علم سیاست پژوهش ناب درباره‌ی زندگی سیاسی به‌منظور کشف حقایق علمی، قواعد عمومی و تعمیم‌پذیر است، نه تجویز راه‌حل برای مسائل و کاربرد نظریه عمل. هدف اصلی سیستم سیاسی تضمین بقا و تداوم خویش است.

نگرش اثبات‌گرا هیچ‌گاه تبدیل به روش مسلط نشد و همواره دیدگاه انتقادی و متفاوت در گوشه و کنار مطرح می‌شد، اما این گرایش طی چند دهه قرن بیستم نقطه تمرکزی را ازلحاظ مفاهیم، روش‌شناسی و تشویق بی‌طرفانه بودن ایجاد کرده بود. این گرایش در پایان دهه‌های آخر قرن بیستم رو به افول گذاشت و دوران پسااثبات‌گرایی به وجود آمد. این دوره به لحاظ غایت و هدف دانش سیاسی به‌عنوان نگرش جدید مسلط نیست،

1. Karl Deutsch
2. David Easton

بلکه دوره پراکندگی و تنوع روشی بوده است. گابریل آلموند[1] در این‌باره می‌گوید: علم سیاست هرگونه هدف تمرکز و انسجام خود را از دست داده است و بی‌جهت و بی‌هدف شده است. یکی از نگرش‌هایی که در این دوره رشد کرد، نگرش بازگشت دوباره به نهاد دولت بود. مطالعات این رویکرد بیشتر خصلت حقوقی، قانونی و نهادی داشت. در واکنش به این موضوع، نهادگرایی تکثرگرایی و رفتارگرایی پدید آمد. تکثرگرایی بیان داشت که مطالعات سیاسی محدود به دولت نمی‌شود و منابع، منافع و گروه‌های متفاوتی را دربرمی گیرد. رفتارگرایی نیز کانون مطالعه را از نهاد دولت به رفتار افراد منتقل نمود. در دوران پسااثبات‌گرایی علاوه بر این رویکردها، نگرش‌های تعبیری، تاریخی، جامعه‌شناسی، سیاست‌گذاری وجود داشت.

گفتار سوم: به‌سوی احیای دانش سیاست

در این دوره تلاش‌هایی برای احیای برخی ابعاد حکمت سیاسی دیرین پدید آمد، هرچند که این تلاش‌ها نگرش عمده و غالبی در دانش سیاسی محسوب نمی‌شوند. این تلاش‌های احیاگرایانه مسئولیت و وظیفه دانش سیاست را از نو تعریف کرده‌اند و کوشیده‌اند ربط آن دانش با سیاست را احیا کنند. در دوران اثبات‌گرایی، پرسش اساسی که سیاست به چکار می‌آید و چه وظیفه‌ای دارد به دست فراموشی سپرده شده بود و از دانشجویان سیاست انتظار می‌رفت بدون هیچ مهارتی تنها علل امور و پدیده‌های سیاسی را بفهمند و توضیح دهند. با گسترش گرایش عملی و تجویزی در دانش سیاست، فرصتی برای پیدایش طبقه‌ای از مربیان سیاسی پدید می‌آید که می‌توانند در تربیت سیاست‌مدران و عامه مردم برای انجام وظایف مفید باشند و دانش سیاسی را به پیشه عملی تبدیل کنند. علمای اثبات‌گرا با غرق شدن در مسائل روش‌شناسانه، ارتباط و آگاهی خود را با جامعه از دست می‌دادند و به همین دلیل مباحث آنها برای عامه مردم و حکومت‌گران بی‌فایده به نظر می‌آمد. امید است در دوران احیاگری، دوباره سیاست و دانش سیاست به

1. Gabriel Almond

هم بپیوندند و مهارت‌های خاص و تخصصی سیاسی پدیدار شود تا هر عامی نتواند ادعای دانش سیاسی بنماید.

تحولات فکری این دوره در رابطه با معنا و دانش سیاست، بر ضرورت شناسایی اهداف، شیوه دستیابی به آنها و حل مسائل آن، شیوه‌های افزایش مشروعیت و کارایی و یکپارچگی درونی حکومت، تأمین عدالت توزیعی، رفاه و سلامت، سیاست اقتصادی مالی سنجیده، گسترش توانایی اداری دستگاه دولتی، واکنش به نارضایتی‌های عمومی و آسیب‌های اجتماعی، و شیوه حل‌وفصل منازعات درونی و خارجی، موضوع عمده دانش سیاسی می‌شود.

هدف دوره احیا، سیاسی‌کردن دوباره‌ی دانش سیاسی و تأکید بر این نکته است که دانش سیاسی همواره در پی تغییر و تأثیر بوده است و از همین رو دانش سیاست نمی‌تواند صرفاً به اثبات و تبیین بپردازد، بلکه باید به اهداف، غایت، مصالح عمومی و حسن اداره امور بیندیشد. ازاین‌رو دانش سیاست تجویزی و سیاست‌گرانه، نقادانه عمل می‌کند و سیاست‌ها و حکومت‌های مستقر را در پرتو اهداف غایی و مطلوب ارزیابی می‌کند.

بر اساس برداشت تجویزی، حکومت‌های مبتنی بر زورگویی، سرکوب و خشونت فاقد سیاست هستند، زیرا سیاست معطوف به معامله، مبادله و ائتلاف با همه منافع و علایقی است که جامعه سیاسی را تشکیل می‌دهند. سیاست‌مداران بی‌سیاست مسائل را از طریق سرکوب، نظامی‌گری و به شیوه جنگی، حل‌وفصل می‌کنند.

دانش سیاست مربوط به آینده است نه گذشته و حال. نگاه تاریخ معطوف به گذشته است، نگاه جامعه‌شناس مربوط به حال، اما این سیاست است که آینده را در بر می‌گیرد. ازاین‌رو دانش سیاست با مفهوم فرصت عمل درآمیخته است نه مفهوم ضرورت. باید میان تقدیر (ضرورت تاریخی) و تدبیر (سیاست) یکی پذیرفته شود. اگر وضع مطلوب مقدر باشد دیگر جایی برای تدبیر و سیاست باقی نمی‌ماند. سیاست هنگامی معنا پیدا می‌کند که امر مطلوب اجتناب‌ناپذیر باشد.

از مهم‌ترین اندیشمندانی که به فکر احیای حکمت سیاسی دیرین هستند، می‌توان به هارولد لاسول[1]، یورگن هابرماس[2] و السدیر مک اینتایر[3] اشاره کرد.

لاسول به این بحث اشاره می‌کند که نخست، دانش سیاست باید به متن جامعه و علایق عمومی مرتبط باشد؛ دوم، به جامعه و راه‌حل‌های آن بیندیشد؛ و سوم در کار خود از روش‌های گوناگون بهره بگیرد. وی برای برقراری مردم‌سالاری از دانش سیاست‌گذاری استفاده می‌کند. وی نخستین گام سیاست تجویزی را تدبیری برای جلوگیری از تباهی افکار عمومی می‌داند. افکار عمومی نیاز به آموزش دارد. ازاین‌رو وظیفه سیاست‌گذاران را نه اِعمال اجبار و قهر، بلکه پیشبرد شرایط لازم برای شکل‌گیری آزادی و عقلانیت عمومی می‌داند.

یورگن هابرماس چهارچوب مفاهیم اصلی فلسفه اجتماعی خویش یعنی کنش ارتباطی را عقلانیت ارتباطی و حوزه ارتباطی می‌داند و بر اساس آنها به نقد و تحلیل نقادانه جامعه معاصر، تکنوکراسی، سیستم‌های اقتصادی و بازاری و دیوان‌سالاری می‌پردازد و راهی برای گذار به جامعه مطلوب و مردم‌سالاری مبتنی بر عقلانیت به دست می‌دهد. فلسفه یا نظریه انتقادی هابر ماس با نقد جامعه مدرن، به افق‌های رهایی و سعادت نظر دارد.

آخرین اندیشمند مورد بحث این دوره السدیر مک اینتایر است. به نظر وی تجدد فاقد پروژه اخلاقی مرکزی و یکپارچه بوده و درنتیجه موجب پراکندگی و آشفتگی اخلاقی در عصر جدید شده است. تجدد، عقلانیت جدیدی در بردارد ولی فاقد غایت عقلانی است زیرا حس جماعت را از بین برده و فردگرایی را مسلط ساخته است. سیاست باید نقشه راه به‌سوی سعادت جمعی را به دست دهد، ولی امروزه با سلطه ترجیحات فردی، سیاست معطوف به فواید جانبی یعنی قدرت و ثروت شده است و درنتیجه نقشه‌ای عرضه نمی‌کند. جامعه‌ای که مقصدی ندارد، به نقشه راه هم نیازی ندارد.

1. Harold Lasswell
2. Jürgen Habermas
3. Alasdair MacIntyre

بشیریه در آخرین مبحث کتاب به چند مورد از مهم‌ترین موارد بحث سیاستگری اشاره می‌کند تا بحث سیاست تجویزی به‌عنوان غایت حکمت سیاسی بیشتر مشخص شود. اولین بحث انتخاب بهترین نظام سیاسی است: مهم‌ترین سؤال در این مورد این است که آیا بین نظام سیاسی و بهزیستی ارتباط وجود دارد؟ بهزیستی مفهوم گسترده‌ای است که از شادی، رفاه و تندرستی تا توزیع عادلانه ثروت و پاسداری از حقوق افراد را شامل می‌شود. طی تاریخ اندیشه سیاسی، ملاک‌ها و شروط گوناگونی برای تحقق نظام سیاسی و اجتماعی مطلوب عرضه‌شده است. از میان همه ملاک‌ها برای تحقق نظام اجتماعی و سیاسی مطلوب در سده اخیر، اندیشه مردم‌سالاری و انتقال حاکمیت از پادشاهان و حکام غیر منتخب به عامه مردم به‌وسیله نهادهایی چون احزاب، انتخابات مکرر، رأی اکثریت و نمایندگی در مجالس قانون‌گذاری به منزله ملاک و شرط اصلی، مطرح شده است. مردم‌سالاری در تاریخ اندیشه به‌عنوان نظام وافی به‌غایت مطلوب مطرح شده است. ازجمله دلایل مطلوبیت آن می‌توان به این نکات اشاره نمود: ۱) تولید بهترین و منصفانه‌ترین قوانین، ۲) تقویت شخصیت شهروندان، ۳) انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، و ۴) همبستگی مردم‌سالاری و رفاه اجتماعی.

دومین بحث در مورد آموزه سیاستگری بحث دولت رفاه‌گستر است. بحث دیرین سعادت در حکمت سیاسی دیرین، امروزه تحت عنوان دولت رفاه‌گستر مطرح می‌شود. مهم‌ترین راهکارها و ابزارها برای داشتن دولت رفاه‌گستر موارد زیر است: توزیع عادلانه ثروت؛ مسئولیت دولت برای حمایت از اقشار آسیب‌پذیر؛ افزایش هزینه‌های عمومی و صرف بخشی از درآمدهای عمومی برای ترمیم اجتماعی و تأمین خدمات اجتماعی؛ وضع مالیات‌های سنگین و تصاعدی بر درآمدهای بالا به‌منظور تأمین حقوق بیکاری و بیمه اجتماعی و به‌طورکلی بهره‌مندی شهروندان از حقوق اجتماعی.

سومین بحث آموزه سیاستگری، مبحث اقتصاد سیاسی و توسعه اجتماعی است. در حکمت سیاسی دیرین، اقتصاد یا تدبیر منزل زیرمجموعه سیاست و اهداف غایی آن به شمار می‌رفت. به‌عبارت‌دیگر، سیاست تدبیر منزل در سطح جامعه بود. دولت‌ها قطع‌نظر از حکومت‌ها و مکاتب اقتصادی، نقش اجتناب‌ناپذیر ساختاری و تعیین‌کننده‌ای در اقتصاد

ایفا می‌کنند، از همین رو دانش اقتصاد زیرمجموعه دانش سیاست قرار می‌گیرد. هسته اصلی سیاست دولت‌ها همواره هدایت و تنظیم زندگی اقتصادی بوده است. اقتصاد به‌منزله جزئی از حکمت عملی، دانش اثباتی و توضیح پدیده‌های اقتصادی نیست، بلکه ابزاری در خدمت تأمین غایت دولت است. موضوع اصلی اقتصاد سیاسی که بعدتر توسعه اقتصادی نامیده شد، شیوه افزایش ثروت ملی بود. اقتصاددانان اولیه مانند آدام اسمیت[1] و دیوید ریکاردو[2] نمی‌خواستند به شیوه علم اثباتی، رفتار اقتصادی فرد را توضیح دهند بلکه همگی به تکلیف دولت در زمینه‌ی اقتصاد و حدود آن از حیث توزیع ثروت و منابع و تنظیم هدایت اقتصاد می‌اندیشیدند. آنها به شیوه‌های اداره زندگی اقتصادی علاقه داشتند.

اقتصاد سیاسی با فرآیندها و ساختارهای کلی و بزرگ اقتصاد مانند میزان تولید ملی، رشد و بازده اقتصادی، اشتغال، درآمد ملی، سرمایه‌گذاری عمومی و خصوصی، سیاست‌های پولی و مالی، و بازرگانی برون‌مرزی سروکار دارد. مهم‌ترین اهداف موردنظر توسعه اقتصادی عبارتند از: تضمین یا تأمین رشد اقتصادی و افزایش ثروت ملی، تثبیت شرایط اقتصادی، تأمین اشتغال کامل، تنظیم تراز پرداخت‌های خارجی، عدالت اقتصادی و پیشگیری از بروز بحران‌ها. مهم‌ترین ابزارها برای رسیدن به توسعه اقتصادی نیز برنامه‌ریزی اقتصادی، بودجه گذاری، سیاست‌های مالی و پولی، هزینه عمومی، تنظیم میزان عرضه پول، مالیات‌بندی به‌منظور تعدیل اجتماعی، سیاست مداخله، تنظیم نرخ بهره، تعرفه گمرکی، مقررات بازار کار، تسهیل یا تحدید تجارت، و سیاست آموزشی معطوف به بهره‌وری نیروی کار است. اقتصاد سیاسی و سیاست توسعه اقتصادی دو جزء جدایی‌ناپذیر و اصلی حکمت سیاسی یا دانش سیاست تجویزی هستند، اما به دلیل نگرش اثباتی از حوزه اصلی خود دور افتاده‌اند و بی‌محتوا شده‌اند. با سلطه نگرش اثباتی در اقتصاد و تمرکز بر بازار در نظریه‌های کلاسیک، نقش و اهمیت دولت در اقتصاد انکار شد، درحالی‌که دولت در عصر مدرن نقش عمده و برجسته‌ای در رشد و توسعه اقتصادی

1. Adam Smith
2. David Ricardo

ایفا کرد. علمای سیاست اثبات‌ی مسئله توزیع ثروت را موضوع دانش اقتصاد به شمار می‌آوردند و هیچ توجهی به آن نداشتند، اما از چشم‌انداز دانش سیاستگری مسئله بازده حکومت از لحاظ تأمین رفاه و عدالت توزیعی مهم‌ترین مسئله است.

مبحث آخر آموزه سیاستگری بحث توسعه سیاسی است. مراد از توسعه سیاسی به‌طورکلی گسترش و رشد توانایی‌ها و ظرفیت‌های حکومت برای سازمان‌دهی و حکومت و اجرای سیاست‌های عمومی معطوف به‌غایت حیات سیاسی به‌ویژه ایجاد وفاق عمومی است. مفهوم توسعه سیاسی مفهومی وسیع‌تر از گذار به مردم‌سالاری است، زیرا ناظر به شاخص‌های بیشتری همچون کارآمدی، نوسازی و نهادسازی سیاسی، تحکیم مبانی کشورداری و تقویت هویت و همبستگی عمومی کشورداری است. لئونارد بایندر[1] پنج ملاک برای توسعه سیاسی دارد: تکوین هویت ملی، مشروعیت سیاسی، مشارکت سیاسی، گسترش اقتدار مرکز به پیرامون و توزیع منابع.

توسعه سیاسی از چشم‌انداز اثباتی بر نگرش منفعلانه جامعه‌شناسی تکیه دارد. براساس نگرش جامعه‌شناسانه و کارکردگرایانه، سیاست تابعی از شرایط اجتماع است. برمبنای این نگرش، جوامع قهراً و به دلایل جامعه‌شناختی و بر طبق قوانین ساختاری و آهنین به‌سوی توسعه سیاسی رفته‌اند و سیاست‌گذاری نقشی در این فرآیند ندارد. مطلوبیت و ضرورت دو مقوله متنافرند. مطلوبیت مربوط به حکمت عملی است، اما ضرورت مربوط به حوزه تاریخ و جامعه‌شناسی. دانش سیاستگری به مقوله‌ی توسعه به‌عنوان غایت و وضع مطلوب می‌نگرد و با برنامه‌ریزی و کاربرد آن سعی بر رسیدن به هدف خود دارد. از این منظر، مسئله این است که چگونه می‌توان مردم‌پذیری، کارایی و یگانگی درونی دولت را افزایش داد. سه هدف در توسعه سیاسی به هم وابسته‌اند، کارآمدی + مشارکت = مشروعیت. سیاستگران باید به این مسائل بیندیشند نه توضیح علمی مسائل. دو دیدگاه درباره اهداف و غایات توسعه سیاسی وجود دارد: یک نگاه دولت‌محور که بر توسعه‌ی توانایی‌ها و ظرفیت دولت و گسترش آن تأکید می‌کند و با مفهوم دولت رفاه ارتباط دارد.

1. Leonard Binder

دومین نگاه، جامعه‌محورانه است که بر محدودسازی حیطه اختیارات و اقتدار مداخله دولتی و تمرکززدایی تأکید دارد.

۳. نکات تکمیلی

از ملزومات احیاگری می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:[۱]

۱. لازمه احیاگری این است که قدرت ارزش‌گذاری و داوری داشته باشیم. علوم سیاسی اثباتی، قدرت داوری ندارد. یکی از بحران‌های عمومی در بین بیشتر مردم این است که فقط در عرصه خصوصی می‌توانند داوری کنند، و بفهمند چه چیز بد و چه چیز خوب است، اما در عرصه عمومی کاملاً ناتوان از داوری هستند. مردم قدرت داوری خود را از مأخذ دیگری می‌گیرند و وارد سیاست می‌کنند. اما باید با تکیه بر داشته‌های خودِ حیات سیاسی داوری کرد، که چگونگی آن یک سؤال مهم پیش روی ماست.

۲. باید فهمی از هستی‌شناسی امر سیاسی به دست آورد. اصلاً سیاست چه سرشت متفاوتی دارد؟ اگر به تعبیر دکتر بشیریه در این کتاب، قرار باشد علوم سیاسی دیگر لاشه مرده علوم دیگر نباشد، اگر به تعبیر دکتر بشیریه قرار باشد به شکل سیاسی به امر سیاسی بنگریم (خیلی تعبیر مهمی است)، هستی‌شناسی امر سیاسی چیست و حیات سیاسی چگونه از امر اقتصادی و اجتماعی متمایز می‌شود. اگر در آموزش‌های دانشکده (علوم سیاسی)، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و تاریخ را حذف کنند، چه می‌ماند؟ چیزی نمی‌ماند! چراکه ما درکی از هستی‌شناسی امر سیاسی نداریم.

۳. اگر قرار باشد که دانشجوی علوم سیاسی درنتیجه آموزش‌های علوم سیاسی به کسی تبدیل شود که راهگشا باشد، باید فهمی تاریخی به اقتضای یک اقلیم خاص از امر

---

۱. مباحث این قسمت برگرفته از دیدگاه‌های دکتر محمدجواد غلامرضا کاشی از شاگردان دکتر بشیریه و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی است.

سیاسی پیدا کند. امر سیاسی اینجا و اکنون چیست. روایت‌های اثبات‌گرایانه، عام و جهان‌شمول هستند. و فارغ از زمان و مکان به شما راهی برای فهم متغیرهای سیاسی می‌دهند؛ اما فهم اینجا و اکنون ما چیست؟ این را هم باید از طریق یک آموزش سازمان‌یافته علوم سیاسی به دست آورد. به گمان من آموزش‌های علوم سیاسی به‌شدت در این زمینه ناتوان هستند.

۴. علوم سیاسی باید به همگان بیاموزد که اساساً سیاست از جنس مهارت و کنش است، به‌عبارت‌دیگر، سیاست دانش نیست بلکه پرکتیس (کنش و کردار) است. همه منظومه‌های آگاهی سیاست آنجایی به کار می‌آیند که بتوان آن را به کار گرفت و دردی را درمان کرد.